



## تنها شهید ارتشی در جمعه سیاه چه کسی بود

در شهریور ماه سال 1357 بود. هم زمان با گرمی آفتاب، خشم آتشفشان مردم گرم تر از گذشته شده بود. دولت برای مهار خشم مردم از تمام توان خود استفاده کرده بود و در شهر اعلام حکومت نظامی کرده بود.

در شهریور ماه سال 1357 بود. هم زمان با گرمی آفتاب، خشم آتشفشان مردم گرم تر از گذشته شده بود. دولت برای مهار خشم مردم از تمام توان خود استفاده کرده بود و در شهر اعلام حکومت نظامی کرده بود.

به گزارش گروه #171 حماسه و مقاومت؛ خبرگزاری فارس، زمین همیشه سخت محصول می دهد، باید با دست خودت و جب به جب آن را بکاوی و تیمارش کنی تا با تو راه بیاید و لقمه نانی کف دست تو بگذارد.

شاید همین دلیل کافی باشد تا بچه های روستا سرسخت تر بار بیایند و کاری و عرصه رزم نیز تنها مردان کاری و سرسخت را می طلبد.

\*\*\*

در سال هایی که ایران در تب و تاب گسستن از زنجیرهای استعمار می سوخت تا بتواند، گنجینه خود را از دستان استکبار بیرون بکشد، در قریه ای به نام سعید آباد در نزدیکی گلپایگان فرزندی به دنیا آمد که پدرش نام وی را اسماعیل نهاد.

محمد اسماعیل همانند سایر فرزندان روستا دوش به دوش پدر بر زمین شیار خورده روستا تلاش می کرد، اما نگاه وی به بلندی ها پر می کشید و تحصیل را از یاد نبرد. با تمام توانی که داشت درس می خواند، تا امید پدرش باشد.

اما روستا تا کلاس ششم ابتدایی بیشتر در اختیار نداشت و برای درس خواندن باید به شهر می رفت و شهر هم گران بود و از آنجایی که هم نمی خواست سربار پدرش باشد، ارتش جایگاه مردان سر سخت و آهنین است، را به عنوان محل خدمت انتخاب کرد.

او ابتدا راه آموزشگاه درجه داری ارتش را در پیش گرفت و با طی کردن مراحل آموزشی دوره مقدماتی به عنوان راننده در دژبانی ستاد ارتش مشغول به کار شد اما گویا احساسی وجود او را رنج می داد. همان حسی که هیچ گاه اجازه نمی داد در مقابل ظلم و جور سر خم کند.

هیچ گاه نمی توانست خود را با اختلاف طبقاتی و محیط پر از ظلم ارتش شاهنشاهی هماهنگ کند، احساسی که بسیاری را با خود هم دل می دید، پس زبان به اعتراض گشود و همان اعتراض کافی بود تا به خلع درجه محکوم شود.

\*\*\*

از زمانی که وارد ارتش شد، به این نتیجه رسید که باید ادامه تحصیل دهد و در شرایطی که هم زمان نباید اجازه می داد تا خدشه ای به وظیفه اش وی در ارتش وارد شود.

در کنار این وی کانون خانواده خود را نیز تشکیل داده بود و در کنار همسر خود این بار نقش پدری را خود بر عهده گرفته بود و پسر خود را با شیر جانش می پروراند.

اما او هنوز منتظر بود و در دل خود انتظار حادثه ای را می کشید، ظلم سنگین شده بود و طوفان در آستانه وزیدن بود و موج جرات طوفان شدن را می یافت.

\*\*\*

در شهریور ماه سال 1357 بود. اما هم زمان با گرمی آفتاب، خشم آتشفشان مردم گرم تر از گذشته شده بود.

دولت برای مهار خشم مردم از تمام توان خود استفاده کرده بود و در شهر اعلام حکومت نظامی کرده بود.

اما حتی حکومت نظامی نیز مردم را نمی ترساند و این بار میدان ژاله (شهدا) میعادگاه خشم مردم انقلابی شده بود.

اما دژخیمان رژیم که هیچ گاه نمی توانستند حضور مردم را به چشم ببینند، با تمام توان کوشیدند تا با یک سرکوب خونین همه چیز را تمام کنند و کشتار با دستور از بالا آغاز شد. ناگهان خیابان ها همه رنگ خون گرفت و در این میانه شهید غزنوی که تازه از منزل خود خارج شده بود و از سمت خیابان نظام آباد شمالی به سمت میدان سبلان در حرکت بود با این صحنه مواجه شد.

ناگهان به عنوان یک ارتشی احساس کرد که باید به کمک هم وطنان خود بشتابد، پس به کمک زخمی ها شتافت. تمام تلاش خود را می کرد تا بتواند با اتمام قدرت از تلفات بیشتر جلوگیری کند. اما گلوله دژخیم به وی هم امان نداد و گلوله سینه قلب شهید غزنوی را در هم شکافت.

\*\*\*

مردمی که شاهد تیر خوردن شهید غزنوی بودند، بلافاصله وی را به مسجدی در همان حوالی به نام مسجد امام رضا (ع) رساندند. اما برای هر کمکی دیر شده بود و روح شهید غزنوی به آسمان پر کشید.

\*\*\*

با شهادت یک ارتشی شوک بی سابقه ای به رژیم پهلوی وارد شد. در حالی که رژیم احساس می کرد نظامیان را تمام قد در کنار خود خواهد داشت، اما حالا آن ها را در مقابل خود می دید.

از این رو تلاش کرد تا شهادت شهید غزنوی را یک مسئله کاملا اتفاقی عنوان کند و از نظامیان بخواهد تا بیشتر مراقب خود باشند. اما حقیقت را هیچ گاه نمی توان کتمان کرد.

\*\*\*

پیکر شهید غزنوی برای تشیع جنازه به شهرستان گلپایگان منتقل شد و مردم این شهر استقبال وسیعی از پیکر این شهید به عمل آوردند به گونه ای که این مراسم بی نظیر تبدیل به قوه محرکه ای برای مبارزه با رژیم پهلوی بود.

خون شهید غزنوی و دیگر شهیدان انقلابی ارتش ثمره ای شد برای حضور بیشتر مردم در صحنه و همانگونه که حضرت امام خمینی (ره) فرمودند، به درستی که خون شهیدان 17 شهریور درخت انقلاب را آبیاری کرد.